

شهيد حسين مقاتلي



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

| | |
|--------------|-------------|
| عبدالحسین | نام پدر |
| ۱۳۴۲/۰۴/۱۳ | تاریخ تولد |
| بوشهر - دشتی | محل تولد |
| ۱۳۶۰/۰۶/۱۱ | تاریخ شهادت |
| گرخه | محل شهادت |
| رزمنده | مسئولیت |
| جهادگر | نوع عضویت |
| کارمند جهاد | شغل |
| دیپلم | تحصیلات |
| چاوشی | مدفن |

زندگینامه

شهید حسین مقاتلی در سال ۱۳۴۲ در روستای چاوشی و در خانواده ای مسلمان متولد شد وی تحصیلات ابتدایی خود را در همان روستا به پایان رساند و برای ادامه تحصیل دوره دبیرستان عازم بوشهر شد و دیپلم خود را در شهر بوشهر گرفت شهید از اخلاقی نیکو بر خوردار بود که همین امر باعث می شد تا دوستان زیادی را به گرد خود جمع آوری کنید پیوسته در پی همبستگی و وحدت همشاگردیان خود می کوشید . با تظاهرات مردم علیه رژیم طاغوتی او سعی فراوان داشت که جلساتی در بر علیه رژیم برگزار می شد شرکت کند . سایرین را نیز به شرکت در این گونه جلسات تشویق می کرد

پس از پیروزی انقلاب با تأسیس جهاد سازندگی جزو اولین گروهی بود که به جهاد پیوست و تمام نیروی خود را در اختیار جهاد جهت خدمت به همنوعان خود صرف نمود . مدتی از فعالیت او در جهاد سازندگی می گذشت تا اینکه جنگ به ناخواسته توسط ارتش بعث عراق بر ایران تحمیل شد .

بارویداد چنین واقعه ای در بسیج سپاه پاسداران بوشهر ثبت نام نمود و او جزو اولین کسانی بود که داوطلبانه به جنگجویان علیه رژیم صدام پیوست . به مدت ۱۱ ماه تمام مردانه جنگید و هر گاه از جبهه به روستا برای ملاقات پدر و مادر و آشنایان می آمد . با صفا و محبت می نشست و از اوضاع و احوال جبهه و فداکاریهای همرزمان و خاطرات گوناگون حرف می زد . به گونه ای صحبت می کرد و امید می داد که همگی حاضران سراپا شور شده و آرزوی شرکت در جنگ را می دانستند . سهی شهید مقاتلی بسیج توده ها برای جنگیدن و تهیه و مهیا سازی نیرو بود و می گفت : انسان در جبهه که هست از تمام دنیا و وابستگی ها جدا شده و چون موجودی سبک بال در پرواز به سوی معبود است . این جملات را به گونه ای ادا می کرد که گویی شیرینی شهد شهادت را تو نیز حس می کردی . با از دست دادن وی از جهتی خوشحال و از جهتی دیگر عزادار ، بدین سبب که او به آرزوی دیرینه خود رسید .

وصیت نامه

بسم رب شهداء و الصدیقین جا ۱۱ الحق و زهق الباطل

مدتی است که می خواهم وصیت نامه بنویسم ولی فرصت پیدا نمی شود. امروز در فرصتی که پیش آمده قبل از رفتن به جبهه استفاده می کنم و چند کلمه ای با پدر و مادرم و برادرانم و با دوستان عزیز و جنگجوییم و با امت قهرمان و ملت مسلمانم صحبت می کنم. به مادرم می گویم ای فرشته خدا که بر تو بشارت باد که خداوند این سعادت را نصیب کرد که فرزندت را در راه خدا و برای تحقق آرمانش شهید شد البته اگر قبول کند و دعا کنید که خداوند این جسم بی ارزش را مورد قبول قرار دهد.

مادر مهربانم برادران عزیز آیا می دانید هدف از خلقت ما چه بوده می دانید که زندگی این دنیا ابدی نیست و بالاخره می دانید انا لله و انا الیه راجعون راه پس چرا وقت تلف می کنیم و می کنید چرا با توجه به جنایات فجیعی که آمریکا و عمالش انجام می دهند ساکت نشسته اید، عزیزان من، مگر بچه های ما با دیگران فرق دارند و شما ای دوستان رزمنده، جوانان عزیزم، مسیری که شما انتخاب کرده اید مسیری با مسئولیتی بس سنگین است نمی دانم حس می کنید چه می گویم، آن مسئولیت و پاسداری از خون شهدا ۱۱ است. پاسداران من معتقدم که در یک فرصتی که پیش می آید با خدا خلوت کنید و مجدداً تصمیم بگیرید.

براستی چشم امت انقلابی ما به شماست و به حرکات شما که پشتیبانی شما انقلاب اسلامی را در جهان شکوفا می کند و بالاخره شما ای امت مسلمان ایران قدر این ابر مرد را بدانید. او بیانات گوهر بارش استفاده نماید که براستی خداوند محبت و عنایتی به ما نموده و در این برهه از تاریخ چنین رهبری را به ما اهدا نموده است قدرش را بدانید تا فردا و روز جزا در پیشگاه خداوند شرمسار نباشیم و برای من دعا کنید و راستی مال و ثروت را ندارم که برایم دردسر ایجاد کند فقط یک مقدار پولی دارم بدهید به مستمندان و ضعفا بازهم عاجزانه از شما می خواهم گوش به فرمان خدا باشید.

و شما ای برادران و خواهران مهربانم از شما می خواهم که مرا ببخشید زیرا در زمان حیاتم خیلی به من کمک و از برایم زحمت کشیده اید و از اقوام و بستگانم می خواهم که مرا ببخشایند و باز تو ای فرشته خدامادر عزیزم که مهربانی، و هیچگاه زبانت برنگشت که بگویی حسین نرو. همه اش می گفتم: خدا پشت و پناحت. درود بر تو مادر عزیزم قلم از وصف والدین عاجز و دستهایم خسته است که بنویسند، و مادر عزیزم هیچگاه برایم گریه نکنید نه خودتان و نه هیچکس دیگر، بلکه از برایم شادی کنید و در روز هفته ام از پول خودم برای تمام کسانی که در محفل شرکت می کنند خوراک بدهید و برایم جشن و شادی بگیرید مبادا گریه کنید زیرا من نمرده ام بلکه به اصحاب حسین مظلوم (ع) لبیک گفته ام. مرا در چاوشی و کنار قبر شهدی حیدر مقاتلی شهید ناکام دفن کنید و در پایان پیروزی رزمندگان اسلام را از خداوند رحمن و رحیم خواستارم.

والسلام

حسین مقاتلی

مصاحبه

سجایای اخلاقی شهید

شهید حسین مقاتلی دارای اخلاق و رفتاری منحصر به فرد بود نسبت به اعضای خانواده پدر، مادر خواهر و برادر بانیکوترین وجه رفتاری که در کارهای کوچک مانند جاروب کردن و پختن غذا به مادر و خواهرانش کمک می کرد. بادیگران باخوشرویی و مهربانی رفتار می کرد روی همین اصل محبوب قلوب همگان بود. کارهای عمومی نظیر ساخت خانه بهداشت روستای چاوشی پیشگام بود. از هر گونه کمک و مساعدت چه مادی و چه معنوی دریغ نداشت. به نقل از هم‌رزم شهید مقاتلی حاج سید اصغر جعفری دبیر علوم تجربی مدرسه راهنمایی شهید مقاتلی چاوشی: شهید مقاتلی انسانی خوش قلب و خوش خلق و مهربان مطیع و شجاع بود برای انجام واجبات حتی مستحبات فوق العاده اهمیت قایل بود. در آن گرمای طاقت فرسای جنوب ایران در گرماگرم بحبوحه جنگ روزه های مستحبی می گرفت و صبح زود که بچه ها به آب احتیاج داشتند آب برای رزمندگان گرم و آماده می کرد. مدیریت و رهبری فرماندهی ایشان بخصوص در گرماگرم عملیات با شجاعتی که داشت راه گشای بود. به نقل از حاج اسماعیل ماهینی از بوشهر: شهید مقاتلی بسیار منظم بود هر کاری را به موقع انجام می دادند. در زندگی شخصی رفاقت خوبی داشتند. انتظار نداشتند دیگران کارهایش انجام دهند. حتی بسیاری از کارهای دیگران را عهده دار می شدند. ایشان در یک کلام بسیجی واقعی و نمونه بودند. شهید به اهل بیت عصمت و طهارت علاقه و ارادت مخصوصی داشتند در مجالس روضه خوانی حضور می یافت. با شنیدن نام شهدا کربلا خصوصاً سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) اشک می ریخت. به همه محبت داشت. مهربانی بیش از حد ایشان همان راز داریش و اطاعت از فرماندهی - علاقه به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی (ره)، شجاعت، شهامت، بی باکی، علاقه به قرآن، نماز و روزه ایشان زبانزد خاص و عام بود.

به نقل از برادر مجید چاهشوری

شهید مقاتلی یک سال در بوشهر در منزل مابود. کوچک بودم به مدرسه نمی رفتم. شب در اتاق شهید مقاتلی می خوابیدم وقتی اهل خانه می خوابیدند لامپ را خاموش می کرد و چراغ فانوس را روشن می کرد تا مزاحم دیگران نشود.

به نقل از سید حبیب الله علوی

شهید مقاتلی یکی از انقلابیون و دوستان طراز اول و پروپاقرص و پاک باخته انقلاب بود. با شروع جنگ تحمیلی ابتدا از طرف جهاد سازندگی بوشهر در چند نوبت به منظور کمک رسانی به رزمندگان اسلام با تعدادی از نیروهای جهادی بوشهر راهی جبهه های جنگ شد و بعد از آن به اتفاق معدودی از نیروهای داوطلب بسیج بوشهر مستقیماً به اهواز رفتند (در حدود ۳۰۰ نفر) و در آنجا به ستاد جنگهای نامنظم شهید چمران پیوستند.

شهید جایگاه بسیار بالایی در خانواده داشت زیرا ایشان با محبت و احترامی که به همه می گذاشت باعث می شد که همه او را دوست دارند و متقابلاً احترام و نگهداشتن شخصیت ایشان از طرف ما هر چقدر انجام می گرفت مطمئناً پاسخگوی آن همه محبت نبود.

از همان دوران کودکی ما تغییرات رفتاری شخصیت ایشان را کاملاً حس کرده بودیم - در نحوه رفتار و فرمانپذیری از پدر و مادر ما را متعجب کرده بود گاهی می گفتیم ای کاش ما نیز مثل حسین صبور و بردبار بودیم.

همه اعضای خانواده را دوست داشتند ولی نسبت به مادرم حس دوستی عجیبی داشت همانقدر که بگویم او در وصیت نامه اش مادرش را فرشته خدا برای مردم معرفی نمودند بعد از شهادتش مادرم برایش گریه نکرد، بلکه خوشحال و شکر گذار خداوند بود.

همیشه خوشحال بودند و دوباره با روحیه ای شادتر آرزوی برگشتن به جبهه را داشتند دوست داشت مرخصی اش زودتر تمام شود تا به جبهه برگردد. عشق به اسلام و امام و سرافرازی میهن اسلامی. عامل تشویق و محرک اصلی وی برای اعزام به جبهه بود.

معرفی والدین شهید

پدر شهید

عبدالحسین فرزند محمد و نام مادر فاطمه پدر شهید سرافراز جهاد سازندگی شهید حسین مقاتلی ساکن روستای چاوشی که فردی خوش اخلاق بود. از راه مهاجرت به کشورهای عربی نظیر قطر و دبی تأمین معاش می نموده است ایشان به کار کشاورزی و دامداری هم مشغول بوده است. ایشان از ازدواج با همسرش سکینه قلندری صاحب فرزندان چون ابراهیم - محمد - حسین و دخترانی همچون شهر بانو - زینب و مریم می باشد در ضمن ۲ تا از فرزندان ایشان به نامهای حسن در سن ۷ سالگی و اسماعیل در دوران کودکی چشم از جهان بر بستند.

پدر شهید با همت و الای خویش در تربیت فرزندان خود کوشا بود چنانکه شهید حسین مقاتلی را با تمامی مشکلات موجود تا اخذ مدرک دیپلم به مدرسه فرستاد. در همه حال حامی و پشت و پناه شهید بود. پدر شهید با تحمل رنج و سختی خرج فرزندان خود را در می آورد و باعث می گشت که فرزندان در جامعه احساس سرافرازی و سر بلندی نمایند. وی با تلاش و کوشش و تحمل رنج و سختی به همراه همسر فداکاری که در تمامی زمینه های کشاورزی و باغداری و دامداری دوشادوش همسر در تحمل مشقات زندگی کوشا بوده است توانستند محیط امن و امان را برای اعضا خانواده بویژه فرزند شهیدشان فراهم آورند. محل تولد و زندگی وی در روستای چاوشی و زندگی مشترک وی نیز در روستای چاوشی آغاز شد در زمانی که دلیل گذراندن زندگی مجبور شد که به کشورهای همسایه عربی جهت پیدا کردن کار برود، در این ایام همسر با وفایش به خوبی از عهده تربیت و نگهداری فرزندان برآمده تا فرزندان غیبت پدر را احساس نمایند. پس از پیروزی انقلاب و بعد از آغاز جنگ تحمیلی در هر باری که شهید حسین مقاتلی به جبهه می رفت با روحی گشاده وی را بدرقه می کرد. بعد از شهادت شهید مقاتلی علاوه بر اینکه به این فرزند شهیدش افتخار می نمود همواره حامی و یاور خانواده شهدا روستا بوده و است.

مادر شهید

سکینه قلندری فرزند احمد نام مادر شهر بانو. مادر شهید حسین مقاتلی نیز در روستای چاوشی زندگی می کرد. ایشان نیز فردی رؤف و مهربان و نوع دوستی بود. در جهت کمک به هموعان از هیچ کمکی فرو گذار نمی کرد.

عشق و محبت و آفری به اهل بیت عصمت و طهارت بویژه سرور شهیدان و آزادگان عالم امام حسین (ع) داشته و همیشه در محافل و مجالس عزاداری سرور آزادگان حضور داشته است. وی پس از ازدواج با عبدالحسین مقاتلی دوشا دوش همسر در گذراندن زندگی کوشا بوده است. فرزند شهیدش را به مجالس روضه خوانی می برد تا او را سرباز سرافراز اسلام و انقلاب اسلامی و رهروی صادق برای امام راحل تربیت کند و در دامنش او را جان فدای اسلام پیروراند.

وی نیز در راه تربیت فرزندانش بسیار تلاش نموده است و با کار و تلاش خستگی ناپذیر توانستند امکانات لازم را برای تحصیل فرزند شهیدشان فراهم آورند. او را به سنگر علم و دانش فرستادند. شهید نیز با همکاری لازم با اعضای خانواده توانست به حق مزد زحمات و تلاشهای روز افزون خانواده را به نیکی دهد. با شهادت خود نشان دهد، که چنین مادران و شیرزنانی که در مکتب امام حسین (ع) پرورش یافته اند چنین فرزندان شجاعی نیز تربیت نمایند که حافظ دین اسلام باشند. از خصوصیات بارز وی عشق و علاقه وافر به ائمه اطهار امام حسین (ع) و حضور مستمر وی در مراسمات و روضه خوانیها بوده است. او خود نیز شیفته مولا و سرور آزادگان بود، تا توانست فرزندی شجاع و نترس و خادم اسلام و امام پرورش دهد. وی انسانی صبور، کوشا و در همه حال یار و یاور خانواده و اهل محل بوده است. سرانجام این مادر فداکار در تاریخ ۳/۳/۱۳۸۲ بر اثر بیماری چشم از جهان فرو بست و به سرای باقی شتافت.

خاطرات

خاطراه

شهید مقاتلی تعریف می کرد که در یکی از مناطقی که مستقر بودیم تپه هایی وجود داشت بنام تپه های الله اکبر که این تپه ها در دست دشمن بود. تمام حرکات ما زیر نظر و دید مستقیم دشمن بود و مرتباً مورد تهدید دشمن قرار می گرفتیم و دستیابی به این بلندیها برای نیروهای اسلام بسیار حیات بود اما بیرون کردن دشمن در این منطقه بسیار دشوار و تلفات سنگینی در بر داشت.

پس از انجام مراحل شناسایی منطقه توسط نیروهای اسلام در یکی از شبها آماده و مهیا می شد و به قصد گرفتن بلندترین تپه، حرکت خود را آغاز کردیم تا رسیدیم به تپه و می بایست از شنزار بسیار طولانی چند فرسنگی عبور نماییم. بالاخره با تحمل و مشقت فراوان خود را تا پای تپه رساندیم از این به بعد هر لحظه عملیات حساستر می شد نیروهای ما ۳۰ نفر بودند و با سینه خیز خود را کم کم به طرف بالا کشیدیم. نفسها را در سینه ها حبس می کردیم زیرا کمترین و کوچکترین صدا ممکن بود حتی یکی از ما ها جان سالم به در نبریم. بالاخره به آخرین نقطه رسیدیم همه ما هماهنگ با بانگ تکبیر برق آسا به سمت دشمن که دستپاچه شده بود و قدرت تک کردن را نداشت یورش بردیم. شهید مقاتلی می گفت: در این عملیات حتی ما یک تیر هم شلیک نکردیم و دشمن پا به فرار گذاشته و تمام تجهیزات دشمن به دست رزمندگان اسلام افتاد. عده ای هم اسیر گرفتیم و اسرا را تفتیش کردیم. شهید مقاتلی می گفت: من به یکی از اسرا مشکوک شدم. پس از بازرسی مجدد و با دقت بیشتر یک کلت کمبری مسلح که در بالای پاهایش مخفی کرده بود، یافتیم. او به دنبال فرصت بود تا در وقت لازم علیه ما بکار گیرد.

راوی سید حبیب... علوی



سامانہ جامع سرداران و دوحہ ششمیہ استان بوشهر